



جنبش مطالباتی و بایدها و نبایدها

پتروشیمی ماهشهر
تراکتور سازی تبریز
ایران خودرو تهران
نیروگاه دماوند
و.....

مقامات حکومت پراکنده می‌شود و می‌رود تا در فرصتی دیگر دوباره گروهی گرد هم آیند. در جریان اعتراضات جاری شاهد گرایش‌های گوناگون هستیم. بیشتر خواهی در مقابل دلخوش کردن به حداقل‌ها و وعده‌ها قرار گرفته است. این سوال که تا کجا پیش رویم و تا کی ادامه دهیم هر لحظه مطرح است. در مقابل، دولت و مدیران و کارفرمایان هم دست روی دست گذاشته اند و طرح‌های مهار و سرکوب و تفرقه‌اندازی را دنبال می‌کنند. یک اهرم دائمی‌شان برای پیشبرد این طرح‌ها، تهدید به اخراج و تنبیه و حتی دستگیری رهبران و فعالان جنبش مقاومت کارگری است.

تشکل‌های مستقل موجود (مستقل

ادامه در صفحه بعد

سرکوبگر اسلامی در رنجند نیز باید از این مقاومت و اعتراض پشتیبانی کنند. اگر چه این اعتراضات در سراسر کشور جریان دارد اما کماکان با یک جنبش اعتراضی سراسری روبرو نیستیم. هنوز نه شعارهای واحدی به صورت متداوم و پیگیر در سطح سراسری جلو گذاشته و نه حداقلی از پیوند و همفکری در سطح سراسری برای سازماندهی و تعیین تاکتیک‌های این جنبش اعتراضی وجود دارد. بدون شک سطحی از سازماندهی وجود دارد اما پراکنده و محدود است. جمع‌هایی به شکل خودجوش شکل می‌گیرد اما بعد از گذشت مدتی در مواجهه با وعده‌ها و قول‌های مدیران، رسیدن به خرده امتیازات و یا تشدید فشار و تهدید از سوی کارفرمایان و

گرانی و فقر و بیکاری به صورت مردم سیلی می‌زند. هزینه‌های خوراک و دارو و مسکن بیداد می‌کند. فراغت و آرامش و تفریح هیچ معنایی برای خانواده‌های کارگری و میلیون‌ها توده محروم ندارد. اگر طی چند سال اخیر شعار پرداخت دستمزدهای معوقه بیش از سایر شعارها در اعتراضات کارگری به گوش می‌رسید اینک خواست افزایش دستمزد هم با قدرت طنین‌انداز شده است. گسترش شتابان جنبش مطالباتی، پاسخ طبیعی و خودجوش کارگران به وضع کنونی است. این مقاومت و اعتراض که هر روز شمار بیشتری از کارگران را درگیر می‌کند به موقع است و لازم. نه فقط همه کارگران بلکه سایر قشرها و گروه‌هایی که از نظام سرمایه‌داری حاکم و دستگاه دولت

در ماه‌های آذر و دی، گوشه و کنار ایران شاهد چندین تجمع اعتراضی کارگران بود که بازتابی گسترده‌تر از همیشه داشت. از تراکتورسازی تبریز تا مجتمع پتروشیمی رازی ماهشهر، از نیروگاه دماوند تا ایران خودرو در تهران و نقاط دیگر. تعدادی از کارگران مبارز زندانی و چند تشکل فعالان و مدافعان جنبش کارگری نیز اعتراض خود را به وضع موجود و بی‌عدالتی‌های طبقاتی و نابسامانی‌های اجتماعی بلندتر از قبل فریاد کردند. حرف مشترک همه کسانی که به شکل‌های مختلف در این اعتراضات درگیرند این است: وعده‌های حکومت شکم گرسنه را پُر نمی‌کند! علیرغم هیاهوی تبلیغاتی حسن روحانی و وزیرانش در مورد «مهار تورم» کماکان

گفت و گو با یکی از جوانان فعال در جنبش ضد حکومتی ترکیه

برده می‌شود؟ نظر تو چیست؟

: در تشریح دموکراسی مدل ترکیه‌ای باید بگویم آنچه هست نهاد‌های پولیسیستی هستند که هدفشان حفظ شرایط سنتی موجود است. از طرف دیگر باید خاطر نشان کرد که ترکیه در ایجاد دموکراسی نسبتاً کارای انتخاباتی و تجزیه قسوی سه‌گانه حکومتی از یکدیگر در یازده سال گذشته به گونه‌ای موفق بوده و توانسته حکومت تک‌حزبی "حزب عدالت و توسعه" را تثبیت کرده و به ماشین دولتی تبدیل کند. دموکراسی انتخاباتی

ادامه در صفحه بعد

ضعیف و تکه پاره‌اند. جنبش دهقانی وجود ندارد. یک جامعه مدنی مستقل که میان خواسته‌های مردم و حاکمیت میانجی‌گری شود موجود نیست. آنچه مشهود است وجود نهادهای اقماری وابسته است که منافع حاکمیت و ماشین دولتی را نمایندگی می‌کند. در واقعیت هیچ نهاد آزاد، مستقل و توانمند سیاسی که بتواند مطالبات به حق و مستقل مردم را نمایندگی کند وجود ندارد.

اما از ترکیه به عنوان کشوری که دموکراسی در آن بسیار رشد کرده و همچنین الگوی اسلام معتدل نام

تصویری که از اوضاع سیاسی جامعه ترکیه طی یک دهه اخیر ارائه شده چیست و خیزش ژوئن چقدر با این تصویر خوانایی داشت؟

: برای فهمیدن رویدادها در ترکیه می‌بایست به پایه‌های سیاست در کشور نگاه کرد. جامعه ترکیه به عنوان جامعه‌ای "رام" تصویر شده که در آن مردم برای رسیدن به خواسته‌های سیاسی خود فعالیت نمی‌کنند. در ترکیه نمی‌توان وجود یک جامعه مدنی را شناسایی کرد. جنبش‌های متشکل همچون اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های دانشجویی

اخیراً فرصتی دست داد تا با یکی از دختران فعال در خیزش ماه ژوئن ۲۰۱۳ ترکیه گفت و گویی داشته باشیم. او اینک با فاصله گرفتن از وقایع پر شور و روزمره آن چهار هفته می‌کوشد به روی چند نکته کلیدی تعمق بیشتری داشته باشد و نتایج سیاسی و ایدئولوژیک مهمی را از آن‌ها استخراج کند. با توجه به تعمیق بحران سیاسی در ترکیه، موقعیت متزلزل حزب حاکم «عدالت و توسعه» و به جنب و جوش آمدن همه نیروهای سیاسی آن کشور، مناسب دیدیم که ترجمه گزیده‌ای از آن گفت و گو را در اختیار شما قرار می‌دهیم. «آتش»

بایدها و نبایدها...

از حکومت) که بخشی از فعالان و مدافعان جنبش کارگری را در خود جای داده‌اند به درستی پاره ای نقاط ضعف و نیازهای جنبش اعتراضی موجود را احساس می‌کنند. برای رفع این نقاط ضعف تلاش می‌کنند شعارهای مشخصی را تدوین و تبلیغ کنند. تلاش می‌کنند با اتحاد بر سر بیانیه‌های مشترک در افشای طرح‌های تشدید بهره‌کشی و سرکوب طبقه حاکمه و در حمایت از مبارزات کارگری روحیه وحدت را انتشار دهند و رشته‌های پیوند اولیه‌ای را برای رسیدن به سطحی از تشکل مبارزات سراسری سامان دهند. در این مسیر وقتی که اینجا و آنجا می‌بینند که شعار یکسانی در چند مبارزه مشخص فریاد شده به وجد می‌آیند. این شادی بر حق و قابل درک است اما نباید لنگ زدن‌ها و محدودنگری‌های تشکل‌های فعالان و مدافعان جنبش کارگری را ببوشاند. واقعیت اینست که اوضاع جنبش کارگری (در همان چارچوب محدود مقاومت و اعتراض حق طلبانه و خودجوش) اساسا فرقی با گذشته نکرده است. اگر دخالتی آگاهانه و فعال در این جنبش صورت نگیرد و ذهنیت پیشگامان و بدنه این جنبش دستخوش تغییری کیفی نشود، سطح و گستره و توان این جنبش نیز اساسا تغییر نخواهد کرد. پس چه باید کرد؟ یکم تشخیص صحیح آن عواملی که می‌تواند امکان یک همسویی و اتحاد مبارزاتی را به وجود آورد. این عوامل برخلاف تصور بسیاری از فعالان و علاقمندان جنبش کارگری، صرفا و در درجه اول موضوعاتی تشکیلاتی نیستند. مسأله اصلی دیدگاه و سیاست و دورنمایی است که باید مبارزات را رهبری کند. باید این نگرش و سیاست را به میان فعالان و پیشروان و بدنه جنبش جاری برد که هیچ توهمی نسبت به هیچ جناح و شخصیت و نهادی از طبقه سرمایه‌دار و حکومت سرکوبگر نباید داشت. هیچ تردیدی در تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع اساسی و واقعی طبقه کارگر و زنان و مردان زحمتکش جامعه با طبقه استثمارگر و استثمارکار حاکم نباید داشت. و مهم‌تر از همه اینکه، اعتراض و شورش با هدف دگرگون کردن ریشه‌ای وضع موجود و تبدیل شدن به رهبران و برنامه‌ریزان و سازمان‌دهندگان حیات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه حق ماست.

بنابراین بحث و جدل بر سر اینکه فرم‌های سندیکایی صحیح‌تر است و بهتر جواب می‌دهد یا فرم‌هایی مثل کمیته‌های مخفی و نیمه مخفی اعتصاب، شکل‌های شورایی، یا تشکل رزمنده‌ای که تسخیر کارخانه و خنثی کردن جاسوسان و مزدوران حکومت و اعتصاب‌شکنان را به اجراء می‌گذارد،

اگر چه به جای خود مهم است اما کلید راهگشایی و پیشروی جنبش نیست. تامین منافع اساسی کارگران و زحمتکشان و خلاص شدن از دور باطل سرکوب، مقاومت، وعده شنیدن، یک قدم پیش رفتن و دو قدم به عقب گذاشتن نیز با مقاومت و اعتراضات حق طلبانه و خودجوش به دست نخواهد آمد حتی اگر بسیار متحدتر و متشکل‌تر از مبارزات امروز باشد. کارگران و در درجه اول فعالان و پیشروان طبقه کارگر باید باور کنند و به طرق مختلف از نظر علمی این واقعیت را درک کنند که آنان ظرفیت انجام انقلاب اجتماعی، به دست گرفتن قدرت سیاسی، ساختن یک نظام مردمی و برقراری مناسباتی کیفیتا متفاوت در بین انسان‌ها را دارند.

بردن این نگرش و سیاست در میان توده‌ها نه یک شبه انجام می‌گیرد و نه یک بار برای همیشه. اما این فرایند طولانی یک سری بایدها و نبایدها دارد که باید از همان اول در دستور کار قرار گیرد و تبلیغ شود. یکم اینکه مبارزه حق طلبانه صرفا اقتصادی و رفاهی حتی اگر به عقب‌نشینی‌های موقتی و قسمی نظام سرمایه داری منجر شود و مرهمی بر زخم‌های عمیق توده‌های زحمتکش گذارد نهایتا تغییری اساسی در وضع موجود ایجاد نمی‌کند و استثمار و ستم همچنان بازتولید خواهد شد. فقر، فلاکت، بیکاری، تبعیض طبقاتی و اجحافات موجود (از دستمزد معوقه گرفته تا بی‌حقوقی کارگران پیمانی و موقت، دستمزد کمتر زنان نسبت به مردان و...) چیزی جدا از دستگاه حکومتی سرکوبگر و روابط استثمارگرانه جنسیتی و ملی و مذهبی که کل جامعه را در بر گرفته نیست. مبارزات کارگران نمی‌تواند و نباید یک‌وجهی باشد. کارگران باید مقاومت و اعتراض خود به وضع سیاسی حاکم و ستم‌ها و رنج‌هایی که بر بخش‌های مختلف مردم روا می‌شود را در شعارهای خود منعکس کنند. باید نقش مخرب و اسارت‌بار آلودگی‌هایی مثل ستم مرد بر زن، تبعیض و تحقیر علیه مردمی که ملیتی دیگر، زبان و فرهنگی دیگر، بینش و آیین و مذهبی دیگر دارند (منجمله زحمتکشان مهاجر افغانستانی) را بفهمند. این را درک کنند که نمی‌شود با افکار و باورهای تبعیض‌گرایانه و برتری‌جویانه از شر یک نظام و ساختار ستمگر واقعا آزاد شد. مبارزه برای کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی (آزادی عقیده و بیان و تشکل و...)، مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی، مبارزه برای جدایی دین از دولت، مبارزه علیه قوانین استثمارگرانه مدنی و احکام واپس‌گرایانه شرعی که بخش‌های مختلف جامعه به ویژه زنان و جوانان را آماج قرار می‌دهد، باید بخشی همیشگی از باور و دستور کار کارگران باشد و در فرصت‌های مناسب

در خواسته‌ها و شعارهای‌شان منعکس شود. این نکته مهمی است که پرداختن به سیاست و مشخصا انجام مرزبندی سازش‌ناپذیر سیاسی با قدرت سیاسی حاکم در کلیتش، یک رشته پیوند اساسی است که می‌تواند زنان و مردان استثمار زده و ستم‌دیده را (از هر ملیت و با هر زبان، با هر خواسته مشخص اقتصادی و رفاهی، روشنفکر یا غیر روشنفکر) با هم نزدیک و متحد کند.

استفاده از روش‌ها و شعارها و تاکتیک‌هایی که نسبت به جناح‌ها و شخصیت‌ها و نهادهای ضد مردمی (چه مربوط به جمهوری اسلامی و چه بورژوازی بین‌المللی) توهم می‌آفریند و دست آنان را در فریب دادن مردم معترض و سوار شدن بر جنبش‌های خودجوش برای به کج راه بردن‌شان تقویت می‌کند جنبش کارگری را به زنجیر می‌کند و به قهقرا می‌برد. تلاش‌هایی که در دوره اخیر از سوی برخی از تشکل‌های فعالان و منتسبان به جنبش کارگری به شکل نامه‌نگاری و رجوع سیاسی و ارائه پیشنهاد به رئیس‌جمهور و وزیر کار و مجلس شورای اسلامی صورت گرفته و انعکاس به اصطلاح بیطرفانه «همسویی» و «ابراز حمایت» برخی از مقامات عوام‌فریب جمهوری اسلامی نسبت به کارگران و محرومان، بدون شک تاثیری منفی بر ذهنیت توده‌های کارگر می‌گذارد و نگاهشان را برای رسیدن به خواسته‌های‌شان متوجه وعده‌ها و فریبکاری‌های استثمارگرانی می‌کند که خود باعث و بانی بدبختی‌های‌شان هستند. به جای ترویج این خوشخیالی‌ها و توهمات باید مرتبا این آگاهی را انتشار داد که سیاست عمومی طبقه حاکمه سرمایه دار که توسط دستگاه دولت و مقاماتی مثل روحانی و ربیعی به اجراء در می‌آید چیزی جز تشدید استثمار و بر مبنای طرح‌های نفولیرالیستی و ریاضت اقتصادی نیست؛ که نتیجه‌اش برای کارگران و زحمتکشان تداوم و حتی بدتر شدن وضع کنونی خواهد بود.

موقعیت جنبش جاری کارگری و مسائل عاجلی که نه فقط جهت‌گیری و سرنوشت این مبارزات حق طلبانه بلکه کل جریان انقلاب اجتماعی در جامعه ما را تعیین می‌کند به ما حکم می‌کند که از تکرار و تاکید بر نکاتی که گفتیم باز نایستیم و با پیش گذاشتن و ترویج دورنمای نظام و روابطی کاملا نوین و متفاوت که با ساختمان سوسیالیسم در راستای ایجاد یک دنیای کمونیستی رقم می‌خورد، ظرفیت‌های انقلابی جامعه را در نبردهای پیش رو بالفعل و شکوفا کنیم. ■

گفت و گو

اکثریتی با سرعت کند حلزونی خود توانسته به خوبی توهم وجود دموکراسی را ایجاد نماید. نتیجه این کار جلوگیری از انباشت نارضایتی‌ها و جلوگیری از انفجار بخش‌های بزرگی از جامعه شد که تا ژوئن ۲۰۱۳ ادامه یافت.....

نحوه برخورد دولت با این خیزش چگونه بود؟ چون اخباری که از رسانه‌ها شنیده می‌شود شاید کاملا منطبق بر واقعیت نباشد.

: حرکت دولت در مقابله با خیزش مردم نمایانگر حسابگری سیاسی دولت است. در ابتدا انتظار دولت این بود که بالاگیری تنش‌ها و واکنش‌های مردم را با استفاده از ترفندهایی که خود در گذشته برای کسب قدرت مورد استفاده قرار داده بود کانالیزه کند. برای این کار تصمیم گرفتند به حزب کمالیستی "جمهوریخواه مردم" در چارچوب معمول حمله کنند و آن‌ها را متهم به استفاده از هواداران معصوم محیط زیست با هدف احیای حکومت نظامی نخبان کمالیست کنند. اگر چه در آغاز این ترفند مورد نظر بود، اما رویدادهای بعدی به حزب عدالت نشان داد مردم اصلا خیال بازگشت به پانزده سال پیش را ندارند. اگر چه جنبش کردها در پیوستن به اعتراضات توده‌ای درنگ نموده است (به خاطر مذاکرات صلح‌شان با حکومت و تا حدودی به خاطر اتهامات "ملی‌گرای" کمالیستی که به جنبش زده شده)، اما دست آخر علیرغم ترفندهای حکومت برای رو در رو قرار دادن کردها و کمالیست‌ها، بسیاری از کردها به جنبش پیوستند.

سپس دولت دست به ایجاد خصومت دیگری در میان مردم زد و آن قرار دادن فعالان معترض در برابر افراد در حاشیه بود تا بتوانند دو دستگی ایجاد کنند. این ترفند بی‌حاصل از آب درآمد و با نوآوری‌های معترضان مایه تمسخر شد. مردم می‌دانستند که ابتکار عمل را در دست دارند. تلاش‌های حکومت و حزب عدالت و توسعه در دو قطبی کردن مردم حول محور مذهب و تاکید بر شاخه سنی اسلام و تحریک مردم، استراتژی خطرناکی است که آثار سوء آن را در آینده خواهیم دید.

نمونه‌های پیشین نمایانگر طبیعت دیالکتیکی سیاست مجادله‌گرایانه‌ای بود که حزب عدالت و توسعه اتخاذ می‌کرد. با بالا رفتن شناخت مردم از ترفندهای حاکمیت، همسویی‌های سنتی در میان گروه‌بندی‌های درون جامعه دچار فروپاشی شده است. جنبش توانمند



توده‌ای منجر به تقویت عنصر انقلابی در جنبش شده است. این رویدادها منجر به آگاهی هر چه بیشتر مردم از نارسایی‌های موجود در زندگی‌شان به خاطر وجود سیستم سیاسی حاکم بر جامعه شده است. برای نخستین بار شرایطی ایجاد شده تا مردم به جای گوش دادن به سیاست‌های حاکمیت که بر آن‌ها همواره تحمیل می‌کند به صداهای بیرون از حاکمیت گوش فرا دهند.

همزمان با تجزیه و تحلیل رویدادهای "پارک گزی" که بیشتر به عنوان "مقاومت ماه ژوئن" شناخته شده بد نیست کمی راجع به بازتاب بین‌المللی جنبش و سیاست‌های چپ سخن بگوییم.

..... نخست اینکه رویدادهای ترکیه باعث نخ نما شدن لفاظی‌ها در مورد اسلام معتدل که قدرت‌های اروپایی و آمریکایی دائم دم از آن می‌زنند شد. منظورم مدل دمکراسی اسلامی است که برخی آن را مدل حزب عدالت و توسعه یا مدل ترکیه‌ای می‌خوانند و بحث‌ها حول آن در دوران بهار عربی زیر عنوان "چگونه می‌توان دولت‌های عربی را دمکراتیزه نمود" از جانب کشورهای "جهان اول" و پیاده نمودنش در کشورهای مزبور اشاعه یافت. در تونس حزب النهضة که هم ردیف حزب عدالت و توسعه ترکیه است حاکم شده است. در مصر حزب اخوان المسلمین که دارای خصوصیت‌های مشابهی بوده در عرصه ظاهر گشته است. رساله‌های بی شماری در رابطه با سازگاری اسلام با دمکراسی نوشته شده

است. مدل اسلام معتدل که وفادار به اصول اقتصاد بازار آزاد و نئولیبرالیسم باشد به عنوان مدل مورد پسند برای پیاده کردن در کشورهای خاورمیانه تجویز می‌گردد. در ده سال گذشته ترکیه این مدل را نمایندگی کرده است. گفته شده که این کشور دارای اقتصاد رو به توسعه و از قرار سیستم دمکراسی کارا است. زمانی که به جزئیات رشد اقتصادی ترکیه نگاه می‌کنیم و وضع این دمکراسی را زیر ذره بین قرار می‌دهیم متوجه واقعیت دشواری‌های این سیستم می‌شویم. آزادی بیان پس می‌رود. مردم زیر نظارت قرار می‌گیرند. با اشاعه هراس، اپوزیسیون سرکوب می‌گردد. آنان که به صورت کورکورانه از دولت پشتیبانی نمی‌نمایند از عرصه سیاسی حذف می‌گردند. سیستم رفاه اجتماعی تضعیف شده و جای‌شان را به نهادهای خیریه که در ارتباط با جامعه مذهبی هستند می‌دهند. موقعیت زندگی زنان هر چه بیش از پیش محافظه‌کارتر می‌شود. خشونت علیه زنان به اوج خود می‌رسد. نکته دیگر مسأله اقتصاد ترکیه است که به عنوان یک نمونه موفق رشد ارائه می‌شود. این رشد را تنها می‌توان در بالا رفتن تجارت و مصرف‌گرایی، خصوصی سازی، گسترش شرکت‌های مالی و استثمار کارگران و دهقانان جستجو نمود. رویدادهای "پارک گزی" پرده از چهره ستایش شده رشد اقتصادی و دمکراسی کارای معتدل اسلامی در ترکیه برداشت و نشان داد که چنین مدلی تخیلی بیش نبوده است. در واقع دیدیم که این مدل، مدلی ستمگرانه و مستبدانه است و در طی زمان هر چه

بیشتر نیرو می‌گیرد، استثمارگرانه‌تر، اقتدارگرانه‌تر، محافظه‌کارتر و شبه امپریالیستی‌تر می‌گردد. دخالت ترکیه در مصر و سوریه نمایانگر تمایل ترکیه در تبدیل به یک قدرت شبه امپریالیستی در منطقه است. این نکته نشانگر آنست که هر جریانی که حقانیت بین‌المللی حاکمیت اردوغان را به چالش بکشد با خشونت مواجه می‌گردد، حال می‌خواهد این چالش از جانب شهروندان ترکیه باشد یا نهادهایی در کشورهای منطقه. نکته نهایی که نیاز به بحث دارد اینست که در دهه گذشته زبان مورد استفاده در جنبش چپ با لفاظی‌های دمکراسی بورژوازی که بسیار علاقمند به حقوق قومی، دینی و هویتی است همسان شده است. حزب عدالت و توسعه نیز دست به چنین لفاظی‌هایی می‌زند تا بتواند پایگاه اجتماعی خود را استوارتر نماید. حزب مزبور دم از عدم دخالت ارتش در سیاست می‌زند و با نظرگاه نخبگان حزب کمالیستی "جمهوریخواه مردم" که باورهای دینی و هویت قومی را در طی تاریخ سرکوب نموده‌اند مخالفت می‌نماید. بسیاری از چپ‌های لیبرال دست به پشتیبانی از حزب عدالت و توسعه در این امر زده‌اند؛ حزبی که مدعی لیبرالیزه کردن ماشین دولتی و نهادهای اجتماعی است. لیکن تحکیم حاکمیت در تقویت ماشین دولتی، در گسترش شرکت‌های بزرگ و گسترش اقتدارگرایی به وضوح نشان داد که لفاظی در مورد لیبرال دمکراسی منجر به تثبیت قدرت انحصارات و دولت مستبد اسلامی می‌شود. از این رو اینگونه تلاش‌های

مذبوحانه حاکمیت نباید پایه مبارزه جنبش چپ شود. شکست بحث‌ها حول دمکراسی بورژوازی که برای یک دهه در جامعه در جریان بود امکانات نوینی را برای مبارزات سیاسی مارکسیستی باز نمود. این را به وضوح می‌توان در باز شدن امکانات برای بحث و مبارزه حول ماتریالیسم دیالکتیک برای مبارزان انقلابی دید. این نکته پتانسیل بزرگی فراهم آورد تا توده‌ها بیشتر سیاسی شوند و به انتقاد بپردازند. حزب عدالت و توسعه متوجه این خطر شده و تلاش می‌کند جامعه را حول نزاع قطب دینی در برابر قطب لائیک بکشاند و جامعه را در جنگ مذهبی‌ها و کمالیست‌ها سرگرم کند. همانگونه که باب آواکیان می‌گوید پافشاری بر تقابل دو نظرگاه صاحبان قدرت باعث تقویت یکی علیه دیگری شده و می‌تواند منجر به باز داشتن رشد مبارزات انقلابی شود. این چیزی است که مبارزان انقلابی باید درک کنند. لیکن، متأسفانه این گرایش در مبارزات دیده می‌شود که مبارزه در گره‌گاه دو قطب لائیسیتیه و محافظه‌کاری زمین‌گیر شود. از سوی دیگر نباید از آینده مبارزه جنبش چپ نومید شد. تا پیش از ماه ژوئن ۲۰۱۳ امکان یک تحول ریشه‌ای و گسترده بیرون از تصور بود. لیکن اکنون با یک جامعه سیاسی شده مواجهیم که دولت اقتدارگرا را زیر سوال کشیده و در برابر آن ایستادگی می‌نماید. ■

دنیز کارااوگلان

راه تبلیغات

تبلیغات بخشی جدایی ناپذیر از زندگی در جوامع امروزی شناخته می‌شود و در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی دارای کاربردهای فراوان است. نیاز به این ابزار در جوامع کنونی به دنبال چه شرایطی ایجاد شد؟ نخستین دلیلی که آشکارا خود را نشان می‌دهد،

می‌کوشند تا هزینه‌های کار را کاهش دهند و هر جا و هر وقت که ممکن باشد با جایگزین کردن ابزارهای سرمایه‌ای به جای کارگران کنترل بیشتری بر وسایل تولید به دست آورند و بهره‌وری بیشتر، سود بیشتری نصیب آن‌ها کند. با این کار دو واقعه رخ می‌دهد. اول،



یوستری ضد تبلیغات سرمایه داری با عنوان «کار کن! بخرا! مصرف کن! بمیر!»

رقابت است؛ یعنی یکی از پایه‌ای‌ترین موضوعات در جوامع مدرن. تبلیغ‌گران تصور می‌کنند که به وسیله تبلیغ می‌توانند سهمی از بازار را برای محصول خود کسب نمایند و در عرصه رقابت میان تولیدکنندگان جایی داشته باشند. پس تبلیغات نوعی سلاح جنگی است. ظاهراً هم اینطور به نظر می‌آید، به دلیل آنکه قدرت اقتصادی تبلیغ‌گر در پیروزی او نقش مهمی دارد. هر چه تبلیغات گران تر باشد، طراح ماهرتر، تکنولوژی ساخت حرفه‌ای‌تر، مخاطب بیشتر و جاذبه فراوان‌تری خواهد داشت. پس نتیجه جنگ از ابتدا به نفع قوی‌ترین (سرمایه‌دارترین) رقیب مشخص است و سایر رقبا بالاخص کم سرمایه‌ترین‌ها از اول بازنده هستند. با این حال تبلیغات کماکان نقشی اساسی در رویکرد فعالین بازار دارد و رشته‌های تحصیلی مثل بازرگانی، بازاریابی و تبلیغات دارای طرفداران بسیار است.

در پس این ظاهر ساده تبلیغات، واقعیت دیگری وجود دارد که کمتر کسی به آن توجه می‌کند. بیایید به تاریخ این صنعت نگاهی اندازیم. مارکس در بررسی از جوامع سرمایه‌داری می‌گوید: «تولیدکنندگان پیوسته

ارتش ذخیره کارگران بیکاری شکل می‌گیرد که به دنبال کاهش دستمزد در اثر افزایش عرضه نیروی کار سود بیشتری برای تولیدکننده به وجود می‌آورند؛ و دوم اینکه مصرف‌کنندگان کمتری به وجود می‌آورد زیرا کارگران از کار بیکار شده قدرت خرید کافی نخواهند داشت». جوامع پیشرفته سرمایه‌داری پس از شکل‌گیری این پدیده، با دو راهکار به مقابله با آن رفتند تا به معضل عدم تعادل بین تولید و مصرف و کمک به تحقق ارزش پاسخ دهند. ابتدا با شکل دادن به سازمان‌های رفاه، با تأمین و تشویق افراد به مصرف بیشتر و پس انداز کمتر، تلاش کردند تا تولیدات خود را به فروش رسانده و انبارها را خالی کنند. در کنار این روش استراتژی مصرف‌انبوه را شکل دادند و با ابزار بازاریابی سعی کردند تا افراد معمولی را به رقابت با ثروتمندان جلب کنند. به این شکل «مد» به جامعه عرضه شد و فردی مقبول شناخته می‌شد که از مد جاری پیروی کند. لباس‌های مارک دار، گوشی موبایل پیشرفته، تکنولوژی کامپیوتری شرکت‌های بزرگ، اتومبیل‌هایی که روزانه تولید می‌شوند و... هر آنچه که تبلیغات به افراد جامعه می‌قبولاند که به آن‌ها نیازمند هستند

و باید از مدل‌های امروزی‌اش استفاده کنند.

برای پیروی کردن از مد، به طور مداوم باید کالاهای مختلف را خریداری کرد. یکی از اقتصاددانان مصرف-کسانی که استراتژی مصرف‌انبوه را در خدمت به نظام سرمایه داری ابداع کردند - می‌گوید: «اضافه تولید و بیکاری ناشی از رشد تکنولوژی را می‌توان کاهش داد و حتی حذف کرد به شرطی که بتوان طبقه کارگر را در جهت "مصرف پویای کالاهای تجملی" باز آموزی کرد». در سال‌های قبل از شکل‌گیری این روش، اکثر افراد طبقات پایینی نیازهای مصرفی خود را در خانه می‌ساختند اما عرصه تبلیغات تمام تلاش خود را در جهت بی‌ارزش کردن این قبیل محصولات انجام داد و واژه‌هایی مثل «مدرن بودن» یا «از مد افتاده» را در جامعه رواج داد. از آن پس افراد از اینکه محصولات خانگی را استفاده کنند شرم داشتند و قابلیت خرید کالا جای توانایی ساخت محصول را گرفت.

صنعت تبلیغات، در حال حاضر در تمامی کشورها پر شتاب حرکت می‌کند. نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان به دنبال حفظ حیات خود روش‌های دیگری را نیز به کار گرفته است. یکی از آخرین

اکثریت افراد کارکن هستند که از یک طرف تولیدکنندگان اصلی و از طرف دیگر قربانیانی هستند که باید کالاهای مصرفی را به نفع سرمایه‌داران مصرف کنند و در هیچ حالت منفعتی نصیب آن‌ها نمی‌شود. امروز، تبلیغات علاوه بر اینکه حافظ زیر بنای نظام سرمایه‌داری است، از رونبای آن نیز حفاظت می‌کند. تمامی تبلیغات جهانی برای جذاب‌تر شدن، از علائم جنسیتی استفاده می‌کنند و بدین وسیله رونبای مردسالار را تقویت می‌کنند. مدل‌های تبلیغاتی برای عرضه مد همیشه زن هستند و برای مقبولیت باید ظاهری سکسی داشته باشند. در کشورهایی مثل ایران هم برای حفظ این رونبای حجاب اسلامی تبلیغ می‌شود. تفکرات دینی در بیلبردهای سراسر شهر به چشم می‌خورد. تفکرات ضد زن مثل تبلیغات در باره باروری و افزایش جمعیت در سراسر کشور دیده می‌شود. نظام سرمایه‌داری ابزار گوناگونی را به خدمت می‌گیرد و تبلیغات نیز یکی از این‌هاست. آگاهی از ریشه شکل‌گیری آن، اینکه منافع کدام اقشار در پرتو این ابزار تأمین می‌شود و ضد کدام طبقه عمل می‌کند، شروعی است برای اینکه در بازی این نظام شرکت نکرده و اطرافیان خود را نسبت به آن آگاه کنیم.



مخالفان استفاده از زنان به مثابه شیء جنسی، روی یک آگهی تجاری برچسب زده اند.

این حقیقت را به میان مردم ببریم که دنیای دیگری فارغ از رقابت، سود و چشم و هم‌چشمی می‌تواند ایجاد شود. دنیایی که مقبولیت در توان خرید کالا و مال اندوزی نبوده بلکه در انجام کار به نفع عموم جامعه، پیشرفت اجتماعی و دانشی است که این پیشرفت را تسریع می‌نماید و منافع تمامی جامعه را محقق می‌کند. این‌ها حقایقی هستند که پس از لغو مناسبات مبتنی بر سود و منافع فردی رقم می‌خورد. ■

نسیم ستوده

روش‌ها انتقال بخش تولید به کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته است که هم نیروی کار بسیار ارزان دارند که فوق‌استثمار آن‌ها سودهای بالایی را نصیب تولیدکنندگان می‌کند؛ و هم اینکه قشر بسیار محدودی در طبقات بالایی این جوامع موجود است که می‌تواند مصرف‌کننده کالاهای لوکس کشورهای پیشرفته بوده، از مد جهانی پیروی کرده و مخاطب تبلیغات آن‌ها باشد. بنابراین می‌توان گفت که در پشت استراتژی تبلیغ کالا، تقویت و تثبیت نظام سرمایه‌داری موجود است و اولین گروهی که از این روش متضرر می‌شوند

خشونت علیه زنان در کردستان

شنیدن اخبار جنایت پشت جنایتی که در کردستان تحت لوای دفاع از ناموس و به بهانه ریخته شدن آبروی خانواده انجام می‌گیرد، هیچگاه برایمان عادی نمی‌شود. عاملان جنایت عمدتاً مردان هستند. اما در مواردی این کار را با همدستی زنان خانواده انجام می‌دهند. مرد، دختر یا همسر یا خواهری که طبق سنت‌ها و یا طبق میل رئیس خانه رفتار نکند را تنبیه می‌کند: با بیرون کردن از خانه یا حبس کردن در خانه، سرکوفت زدن، کتک زدن یا حتی به قتل رساندن. این کارها مانند نماز خواندن واجب است و حتی می‌تواند اجر الهی شاملش شود. چه کسی مقصر است؟ فرهنگ و «قومی»؟ عقب ماندگی فکری و بی‌شعوری؟ افکار و ارزش‌های عقب‌مانده پدرسالارانه و مردسالارانه که صبح و شب در تلویزیون و رادیو و دیگر رسانه‌های خبری حکومت اسلامی در بوق و کرنا می‌شود؟ شاید هم خشونت مردان علیه زنان بخشی از ذات انسان است و چاره ندارد؟

کردستان علیرغم داشتن سابقه مقاومت و مبارزه طولانی علیه رژیم‌های ستمگر در شمار ۳ منطقه‌ای است که بالاترین میزان خشونت خانگی علیه زنان و خودسوزی زنان را در کل کشور به خود اختصاص می‌دهد. (دو منطقه دیگر، خوزستان و ایلام هستند.) به طور کلی آمار خشونت خانگی علیه زنان در کل ایران به ۶۶ درصد می‌رسد. این میزان در خانواده‌های کردی ۸۸ درصد است. زمانی که از خشونت صحبت می‌کنیم یعنی هرگونه تهدید یا اقدام علیه زنان که نتیجه‌اش آسیب جسمی یا روانی برای قربانی باشد. واقعیت اینست که عامه (مرد یا زن) تعریف محدودی از خشونت دارند. یعنی صرفاً خشونت فیزیکی آن هم زمانی که به خونریزی و آسیب جدی منجر شود را خشونت به حساب می‌آورند. خیلی از زنان اگر چه از خشونت روانی روزمره رنج می‌برند، اما تاثیر فرسایشی و مخرب آن را بر خود به ویژه به شکل از دست دادن اعتماد به نفس و رام و مطیع شدن در برابر شوهر و پدر و برادر و جامعه نمی‌بینند. نقشی که این خشونت در تعیین سرنوشت‌شان بازی می‌کند را درک نمی‌کنند. دامنه خشونت خانگی علیه زنان گسترده‌تر از این‌ها است. برای مثال خودسوزی زنان

دنباله در صفحه ۶

و نهادهای انقلابی و مردمی را در هم شکستند. روزنامه‌های مستقل و مخالف رژیم تعطیل شدند. دفاتر احزاب مخالف به آتش کشیده شد. موزه‌ها به غارت رفت. آزادیخواهان، انقلابیون و کمونیست‌ها دستگیر، شکنجه، اعدام و یا تبعید شدند. این‌ها همه، گل‌های سرسید همان نسلی بودند که امروز در معادله «ما» و «آن‌ها» با زبان «جوانانه» رسانه‌های فارسی زبان همان امپریالیست‌هایی که راه برقراری جمهوری اسلامی را هموار کردند، محکوم می‌شوند!

این میان، یک واقعیت مهم دیگر هم مثله می‌شود: این که تا وقتی جامعه طبقاتی برقرار است در هر نسلی (صرف نظر از تفاوت میان نسل‌های مختلف) طبقات موجودند و مبارزه طبقاتی و مردمی با منافع عمیقاً متفاوت. در سال‌های انقلاب، پیشروان طبقات محروم جامعه در شماری گسترده به میدان آمده بودند تا برای دگرگون کردن وضعیت بجنگند. طبقه حاکم تازه به قدرت رسیده هر چه در توان داشت به کار برد تا با نسل‌کشی از شر این پیشروان خلاص شود. حکومتی که در خون تثبیت شد به سرکوب نسل‌های بعد نیز ادامه داد.

فی الواقع آن چه در این گفتمان به ظاهر «شکاف نسل‌ها» و «ما و شما» در مسند اتهام است، انقلاب است. این گونه «نسلی» جلوه دادن مسائل پرده می‌کشد بر واقعیت تضادهای طبقاتی در جامعه، تضادهایی که در آن سال‌ها مردم را به میدان آورد و امروز هم (حتی شدیدتر از گذشته موجود است) و از گوشه و کنار جامعه سر بلند می‌کند. در دوران ۵۷ نبرد نابرابر بود و مردم به آگاهی‌رهایی بخش مسلح نبودند. به قول شاعری نکته سنج، زمستان‌شان چنان طولانی شده بود که کاشی‌های مسجد را با گل‌های بهار اشتباه گرفتند. اما شکست آن نبرد و تیره‌روزی‌هایی که پس از آن مردم دچارش شدند به خاطر آن نبود که مردم سودای انقلاب و تغییر وضع موجود را در سر داشتند.

امروز هم مثل دیروز، طبقات و منافع طبقاتی مختلف در صحنه‌اند و همه مخالفت‌ها با «نظام» از یک جنس نیست. به قول لنین آن مردمی که نتوانند در پشت برنامه‌های احزاب و افراد منافع طبقاتی را تشخیص بدهند مسلماً شکست می‌خورند و از ناکجا آباد سر در می‌آورند. اگر واقعا به دنبال متهم و مجرم برای سی و اندی سال فقر و فلاکت و ستم مذهبی می‌گردید، و مهم‌تر از آن خواهان تغییر هستید، عمیق‌تر به تاریخ نگاه کنید. پشت هر حرف دنبال منافع طبقات بگردید. نباید گذاشت این بار نیز صدای نحس دیگری را به جای چهچهه پرنندگان بهاری به گوش مردمان فرو کنند. ■

سیما توکلی



"گناه" انقلاب ۱۳۵۷؟

هم شدند. صدای خمینی و دستگاه روحانیت شیعه در سال ۵۷ به خاطر دسترسی‌شان به حامیان بین‌المللی و منابع ثروت و رسانه‌ها (و مساجد) بلند بود. اما صدای بلند، لزوماً حرف دل مردم نیست، هر چند می‌تواند گوششان را حسایی پُر کند. کسانی که در سال ۵۷ به قدرت رسیدند نه آزادی به ارمان آوردند، نه فقر را ریشه کن کردند، نه عدالت را در جامعه پیاده کردند. اگر اعیان‌خانه‌های‌شان در این سوی مرز به بزرگی کاخ‌های سلطنتی نبود، حساب‌های بانکی خارجی‌شان و ویلاهای متعددشان در آن سوی دنیا روی قبلی‌ها را سفید کرد.

«رای نود و نه درصدی» در رفتارندوم فروردین ۵۸ (که خمینی و همدستانش آن را چماقی بالای سر مردم کرده بودند) هیچ ارزشی نداشت. چرا که مردم نمی‌دانستند به چه رای می‌دهند. نه برنامه‌ای به مردم عرضه شده بود، و نه برنامه‌های مختلف در مقابل هم به چالش برخاسته بودند؛ بگذریم از اینکه در هیچ کجای تاریخ رهایی از صندوق‌های رای بیرون نیامده است. تزیینات پایهای خمینی یعنی ولایت فقیه و آراء دستگاه روحانیت شیعه که به نام خدای ناموجود، توده مردم را رمة محتاج‌شان معرفی می‌کرد هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت که قرار نیست به نظر و خواست مردم ارزش داده شود و منافع مردم به رسمیت شناخته شود.

نیروهای طبقاتی ارتجاعی با استفاده از ناآگاهی‌ها و توهمات در نبود یک قطب انقلابی بر حرکت مردم سوار شدند. در عین حال، از همین مردم واهمه داشتند. هر آنکس که فکر می‌کرد، هر آنکس که مصمم بود برای رسیدن به خواسته‌های واقعی‌اش به مبارزه ادامه دهد، هر آنکس که حاضر به قبول تحجری که این‌ها می‌خواستند حاکم کنند نبود، به تیغ اینان گرفتار آمد. زنان سرکوب شدند و به زور بر سرشان حجاب کشیدند. کردستان را به اشغال نظامی در آوردند

ماه بهمن که فرا می‌رسد رسانه‌های فارسی زبان بورژوازی بین‌المللی نظیر «صدای آمریکا» از زبان نسل‌های بعد از انقلاب، گذشتگان را به چارمیخ می‌کشند که «شما جمهوری اسلامی را سر کار آوردید و زندگی را بر ما تباه کردید و ما خون‌ها دادیم و می‌دهیم برای جبران اشتباهات شما!» این سرزنش و سرکوفت معمولاً همراه می‌شود با این اعلام موضع «جوانانه» که: «ما را با پدر و مادرهایمان کاری نیست. که ما این نظام را نمی‌خواهیم چون این ما نبودیم که به آن رای دادیم. این نسل پیش از ما بود که چنین گلی به سر کشور زد و...»؛ «آن‌ها» جمهوری اسلامی می‌خواستند، ولی «ما» نه! ما «دمکراسی» می‌خواهیم.

این جور «ما» و «آن‌ها» کردن چند اشکال بزرگ دارد. یکی این که تضادها و خواسته‌های واقعی که مردم را در مقابل رژیم شاه به خیابان آورد می‌پوشاند. خیزش مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که منجر به قیام بهمن ماه ۵۷ شد، خیزشی بود علیه جور و ستم و استبداد حکومت سلطنتی، علیه سلطه اقتصادی و نظامی و فرهنگی امپریالیسم، علیه فقر و جهل و عقب ماندگی عظیم و جولان ثروت و قدرت عده‌ای محدود، علیه خفقان و سرکوب سیاسی و آزادی‌کشی. این که بخش‌هایی از مردم در مقابل مدرنیسم اخته شاهنشاهی به دامن ایدئولوژی ارتجاعی و عقب مانده دینی و دم دست پناه بردند یک واقعیت است، ولی واقعیتی فقط در سطح. واقعیت عمیق‌تر این است که عده‌ای تاریک‌اندیش ضدکمونیست که از اعماق تاریخ برآمده بودند با «امریکای جهانخوار» و سایر «شیاطین» تباری کردند تا جلوی سیل نارضایتی‌ها و خیزشی را که می‌توانست در شرایط عمق‌یابی و رهبری انقلابی کمونیستی، به انقلابی واقعی تبدیل شود بگیرند. تباری کردند تا حرکت مردم را به حد امکان از مسیر یک تحول عمیق اجتماعی دور کنند. در نبود یک صدای بلند و محکم انقلابی کمونیستی موفق

خشونت علیه زنان در کردستان...

اگر چه توسط خود قربانی انجام می‌شود اما در واقع نتیجه مستقیم تهدید و آزار و اقداماتی است که علیه او انجام گرفته و بخشی از همان خشونت است.

خشونت خانگی را در نقاط مختلف کردنشین می‌توان دید، از سندنج و مریوان گرفته تا سقز و همین طور در استان کرمانشاه. در بیشتر اوقات این خشونت روزمره و معمول در رابطه جنسی میان شوهر و همسرش بروز می‌کند که این مورد به علت فرهنگ مسلط به عرصه افشاگری عمومی کشیده نمی‌شود و رد پا و نشانه‌اش را در درددل‌ها و نجوایهای قربانیان می‌توان یافت.

در بخش‌هایی از کردستان هنوز سنت ظالمانه ناقص سازی جنسی یا به اصطلاح ختنه زنان اجراء می‌شود که این نیز یکی از فجیع ترین شکل‌های خاص اعمال خشونت خانگی است. در اعمال این خشونت، متأسفانه زنان بزرگتر خانواده دختر (از مادر گرفته تا مادر بزرگ و خاله و...) نقش می‌گیرند و برای این کار استدلال ساده‌ای دارند: «این جوری کمتر هوس مرد می‌کند و بنابراین راه کج نمی‌رود.» فلسفه پشت این سنت کهنه، به اطاعت و انفعال کشیدن زن در قبیله و عشیره و خانواده است و تحکیم حاکمیت انحصاری مردان بر بدن زنان از جمله با انحصاری کردن لذت جنسی.

وبالآخره می‌رسیم به تکان دهنده ترین شکل (یا نقطه اوج) خشونت خانگی که قتل‌های ناموسی است و پیاپی در کردستان اتفاق می‌افتد. اگر دختر وارد رابطه عاطفی و جنسی خارج از ازدواج شود، اگر زن متاهلی با مردی جز همسر خود چنین رابطه‌ای برقرار کند، یا حتی اگر فقط شایعه‌ای بر سر این موضوع به راه بیفتد، خون مردان خانواده به جوش می‌آید. قتل ناموسی که تحت پرچم پوسیده «شرف و غیرت مردانه» و با هدف «اعاده آبروی از دست رفته» و «پاک کردن لکه تنگ از دامان خانواده» معمولاً توسط شوهر و یا پدر و برادر قربانی انجام می‌گیرد هر بار خلاصه روشنی از رابطه مالکیت مرد بر زن، احکام کهنه مذهبی و ایدئولوژی مردسالارانه را مقابل چشم ما قرار می‌دهد.

اما خشونت خانگی همه خشونت نیست که علیه زنان اعمال می‌شود. در واقع آنچه باعث ادامه حیات و تقویت خشونت خانگی می‌شود، روابط اجتماعی و دیدگاه و ارزش‌هایی است که قدرت سیاسی حاکم شبانه روز تبلیغ و ترویج می‌کند. خشونت علیه زنان از روابط نابرابر اقتصادی - سیاسی‌ای بر می‌خیزد که فرودستی زنان را تحمیل می‌کند؛ از ایدئولوژی و فرهنگ و سنت‌هایی بر می‌خیزد که فرودستی زن را ابدی و ازلی و الهی و طبیعی معرفی می‌کند. تحت این زیربنا و رونمای طبقاتی پدرسالار و

مردسالار، قوانین شرعی و رسمی به کار می‌آیند تا دست‌ها و زبان‌ها برای اعمال خشونت علیه زنان گشوده باشد. از تحمیل حجاب به عنوان مظهر خشونت دولتی علیه زنان و گشت ارشاد گرفته تا تحقیر و تنبیه دختران «متفاوت» و نافرمان در مدرسه، از متلک گفتن‌ها و دست مالی کردن‌ها در خیابان و محل کار گرفته تا آزار جسمی و روحی زن زندانی به علت زن بودن. زمانی که وجود این خشونت دولتی سیستماتیک و برنامه ریزی شده و فراگیر علیه زنان برای مهار این نیروی عظیم اجتماعی را عمیق تر درک کنیم، علت دیرپایی و حتی تشدید خشونت عریان علیه زنان در مناطقی مانند کردستان را هم بهتر خواهیم فهمید.

بعضی از تحلیل‌گران و فعالان عرصه اجتماعی برای توضیح گستردگی خشونت علیه زنان در کردستان مساله را به ستم و فشار شدیدی که به مردان کرد

به خشونت را یکی از عوامل ادامه این مساله معرفی می‌کنند. معتقدند که خود زنان سهم عمده‌ای در بازتولید و باروری آنچه بر آنان می‌رود دارند و خود حاملان ارزش‌ها و تعاریف مردسالارانه و در حکم وسیله‌ای برای انتقال این ارزش‌ها هستند. می‌گویند ما زنان هستیم که از همان بچگی به دختران مان می‌آموزیم که ناقص و نیمه مرد هستند و باید مطیع و در خدمت آنان باشند. به دست پسرانمان تفنگ می‌دهیم و در مقابل دختران مان را با عروسک سرگرم می‌کنیم. ما زنان هستیم که به مرد و اطاعت از او حالت تقدس داده‌ایم و به کودکان مان می‌آموزیم که حتی زمانی که مورد فحاشی یا کنک کاری مرد قرار می‌گیرند باید به او احترام بگذارند. خود ما هستیم که در مواجهه با نافرمانی دختران و یا «بی‌وفایی» زنی نسبت به شوهر، لبه تیز حمله را متوجه همجنسان خویش می‌کنیم.



وارد می‌شود (و فقر و ناآگاهی تحمیلی از سوی حکومت مرکزی شوونیست) ربط می‌دهند. می‌گویند که برخی از مردان کرد این فشارها را به ویژه زمانی که گرفتار اعتیاد و یا مصرف بالای الکل‌اند در خانه بر سر زن و فرزندان خود خالی می‌کند. درست شبیه همان استدلالی که در مورد اعمال خشونت خانگی در خانواده‌های کارگری آورده می‌شود. اما این در واقع توجیه تراشیدن برای مردانی است که عامل خشونت خانگی‌اند و از این ستمگری در چارچوب روابط خانوادگی نفع می‌برند. عمل خشونت آمیز این مردان در برابر همسران‌شان عکس‌العملی به ستم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی که جانب نظام سرمایه‌داری و دولت مرکزی به منطقه کردستان وارد می‌شود نیست بلکه انتقال زنجیر وار ستمگری و ایدئولوژی سلطه از راس هرم نظام به کوچک‌ترین واحد آن یعنی خانواده است. و در این راه، عرف و شرع و قوانین جاری در جمهوری اسلامی دست مردان را باز گذاشته است.

کم نیستند افرادی از میان مدافعان حقوق زنان که «تن دادن خود زنان کرد

تغییر رفتارها و زمینه سازی اعتراض و مقاومت در این عرصه تاثیرگذار بوده است. اما یک ضد گرایش قوی هم در اینجا عمل می‌کند و آن تاثیر و نفوذ قدرتمند افکار ناسیونالیستی در منطقه است. ناسیونالیسم کردی دست در دست پدرسالاری و مردسالاری حرکت می‌کند. احزاب ناسیونالیست کرد تحت لوای ضرورت اتحاد ملی و خدشه دار نکردن فرهنگ و سنت‌ها به تبلیغ ارزش‌های کهنه و باورهای مذهبی می‌پردازند و یا در مقابل‌شان سکوت اختیاری می‌کنند. رویکرد ناسیونالیست‌ها به خانواده پدرسالار و مردسالار و روابط حاکم و محکوم درون آن نیز محافظه کارانه است و هر مساله‌ای که بخواید به ایجاد تنش و آشوب و نهایتاً متزلزل کردن خانواده منجر شود را منفی ارزیابی می‌کنند. از نظر ناسیونالیست‌ها همه چیز تابع مبارزه ملی است؛ بنابراین مبارزه برای رهایی زنان کردستان از بند ستم جنسیتی نیز باید تابع آن مبارزه فراگیر باشد و تضعیفش نکند. دو دهه پیش، حزب دمکرات کردستان با مجازات دختر و پسر جوانی که برخلاف میل خانواده‌های خود با هم رابطه برقرار کرده و از ترس آن‌ها فراری شده و به منطقه پایگاهی این حزب پناهنده شده بودند، رویکرد خود را به چنین مسائلی به نمایش گذاشت. البته حالا شرایط تغییر کرده است. رشد فرهنگ رهایی زن در سطح جهانی که نتیجه مبارزه پیگیرانه فعالان این عرصه بوده دیگر به یک حزب ناسیونالیست کرد اجازه نمی‌دهد که دختر و پسری را به جرم زنا مجازات کند. حالا دیگر همه احزاب مجبورند تشکل زنان درست کنند و در برنامه‌های‌شان

همه این حرف‌ها درست، اما بروز این رفتارها و این تن دادن‌ها از جانب زنان تابع شرایط و روابط کلی حاکم بر جامعه است که بالاتر گفتیم. شرایط حاکم، ناآگاهی را رواج می‌دهد. ایدئولوژی تسلیم و تمکین را رواج می‌دهد. و به ضرب قانون و تهدید نیروی سرکوبگر، آنچه هست را قانونی و مشروع جلوه می‌دهد. بنابراین راهی جز بردن آگاهی انقلابی/ آگاهی جنسیتی از بیرون به درون زنان وجود ندارد. مقاومت‌های فردی در برابر ستم و خشونت همیشه انجام شده و خواهد شد. همیشه زنان زخم خورده‌ای پیدا می‌شوند که با قتل همسر ستمگر یا مرد متجاوز عکس‌العمل نشان دهند. ولی مساله، ریشه کن کردن یک معضل اجتماعی بزرگ است.

اینجاست که مسئولیت نیروهای متشکل آگاه که داعیه مبارزه برای رهایی و آزادی و برابری دارند طرح می‌شود. تبلیغ و ترویج و افشاگری بخشی از نیروهای سیاسی در کردستان در زمینه ستم جنسیتی و مشخصاً مبارزه با خشونت که بر زنان روا می‌شود بدون شک در بالا بردن آگاهی عمومی مردم،

چند سطری هم درباره حق و حقوق ویژه زنان بنویسند. اما در روابط درونی احزاب ناسیونالیستی کماکان سلسله مراتب جنسیتی و فرهنگ پدرسالار/ مردسالار مسلط است. فرماندهی سیاسی اساساً در دست مردان متمرکز است. نگاه مردانه مسلط ناسیونالیست‌ها در شعار «ناموس ما کردستان است» و اقدامی مثل جداسازی جنسیتی در سازمان پیشمرگه‌ها هم بروز می‌کند.

بنابراین برای مبارزه با ستم جنسیتی به طور کلی و مورد مشخص خشونت علیه زنان در کردستان باید طرز تفکر و رویکرد و عملکرد ناسیونالیستی را هم به نقد کشید. از یک دیدگاه کمونیستی و انقلابی کل این ساختار ستم و خشونت علیه زنان را آماج قرار داد، ضرورت مقاومت و شورش آگاهانه زنان و متشکل شدن در راه رهایی را تبلیغ و ترویج کرد، ربط ستمگری و خشونت خانگی به خشونت فراگیر دولتی را نشان داد و از دل همه این‌ها ضرورت و نقشه و ابزار انقلاب اجتماعی را به مثابه تنها راه رهایی در برابر جامعه قرار داد. ■

کاوه اردلان

دستاوردها و دشواری های

«جهش بزرگ به پیش»

در چین سوسیالیستی

واقعیست کمونیسم چیست؟



پیش به سوی کار دستجمعی برای سعادت عمومی! - اعضای یک کمون روستایی

اوایل دی ماه گذشته، تلویزیون بی.بی.سی بخش فارسی به پخش گزارشی به مناسبت صد و بیستمین سالگرد تولد مائوتسه دون رهبر کمونیست انقلاب چین پرداخت. عنوان این گزارش «چهره با استعدادی که هم منشاء خیر عظیم شد و هم شر عظیم بیار آورد» بود. متن اصلی گزارش را یکی از طرفداران شوروی سابق از «حزب کمونیست آمریکا» تهیه کرده بود. او تلاش کرده بود ضمن اشاره به تغییرات شگرف واقعی که انقلاب ۱۹۴۹ چین به رهبری مائو در شرایط فلاکت بار صدها میلیون توده کارگر و دهقان فقیر آن روزهای کشور پدید آورد، کارنامه ای منفی و فاجعه بار از اهداف و سیاست های مائو در سال های بعد از پیروزی انقلاب ارائه دهد و دوران سی ساله سوسیالیسم واقعی در آن کشور را یک ناکامی همه جانبه اقتصادی و یک استبداد خشن سیاسی که به مرگ ده ها میلیون نفر انجامید تصویر کند. بدون شک پرداختن به همه تحریف ها و اتهامات مطرح شده در گزارش بی.بی.سی در حوصله این صفحه نیست. پس این بار فقط به شرح یکی از مقاطع ساختمان سوسیالیسم در چین که در آن گزارش به عنوان نمونه ای از سیاست های نادرست و مخرب مائو تسه دون معرفی شد می پردازیم. یعنی به چند سال پایانی دهه ۱۹۵۰ که نام «جهش بزرگ به پیش» بر آن نهاده شد. آنچه می خوانید را از متن گفت و گوی اینترنتی اخیر شماری از علاقمندان مسائل انقلاب و تجربه انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم با ریموند لوتا اقتصاددان کمونیست آمریکایی برگزیده ایم.

«آتش»

در مورد «جهش بزرگ به پیش» هم اغتشاش فکری زیادی وجود دارد و هم اطلاعات نادرستی مطرح می شود. این سیاست چه بود؟

جواب: در قلب «جهش بزرگ به پیش» که در مناطق روستایی انجام شد،

کمون ها قرار داشتند. کمون ها دهقانان را به شیوه ای متحد کردند که فعالیت اقتصادی، فعالیت سیاسی و اجتماعی، میلیس (تشکل نظامی توده ها) و فعالیت اداری را به صورت ترکیبی جلو برند. این چیزی جدید بود. کمون ها واحدهای اعمال قدرت بودند که توده ها (خاصه توده هایی که سابقا تحت ستم و استثمار قرار داشتند) از طریقش قدرت را تحت رهبری حزب اعمال می کردند. کمون ها بنیان تولیدی جامعه را مشخصا در مناطق روستایی تغییر دادند. و در جریان این کار و به مثابه بخشی از این کار، مناسبات میان مردم را هم عوض کردند.

البته ایجاد کمون ها یک فرایند بود. دهقانان پیش از آن در جنبش عظیم رفرف ارضی درگیر شده بودند. آن ها در برابر مالکان ارضی کهن قد علم کرده و زمین و امکانات و کشاورزی و دام به دست آورده بودند. اما مساله به اینجا ختم نشد. رهبری انقلابی توده ها را به ایجاد گروه های کمک متقابل تشویق کرد تا هر یک به دیگری در امر زراعت یاری رساند و تجهیزات را با هم شریک شوند. سپس نوبت تعاونی ها رسید که توده ها در آن گرد آمدند و به شکل دستجمعی زمین ها، حیوانات و ابزار بزرگ را که بر آن ها مالکیت فردی داشتند مورد استفاده قرار دادند. گام بعدی ایجاد تعاونی های گسترده تر بود. مردم به شیوه های جدید با یکدیگر فعالیت کردند و منفعت این همکاری و سهیم شدن در منابع را به چشم دیدند. شمار فزاینده ای از دهقانان واقعا اسناد مالکیت بر زمین شان را سوزاندند. چرا که می دیدند شیوه های جدید بهتر کار می کند و به آن ها امنیت می دهد....

خب. کار کمون ها چطور جلو می رفت؟

جواب: مردم می توانستند با یکدیگر همکاری کنند و تمام انرژی و قوه خلاقیت شان شکوفا شود. آنان برای آبادی ارضی، درختکاری و راهسازی فعالیت می کردند. آنان طرح های آبرسانی و پروژه های

گونگون مهار سیل را برای محافظت خود از بلاها به پیش می بردند. نحوه استفاده از تراکتور و ماشین آلات بسیار منطقی تر شد تا بتوانند نیازهای تولید مواد خوراکی را رفع کنند. علتش این بود که حالا دیگر مالکیت دستجمعی بر زمین ها برقرار شده بود. صنایع کوچک نیز در مناطق روستایی به راه افتاد. این شامل کارخانه های تولید کود و سیمان می شد و نیز مجتمع های کوچک هیدروالکتریک. دهقانان به فراگیری فناوری پرداختند. شناخت علمی اشاعه پیدا کرد و این امکان به وجود آمد که ابداعات به شیوه ای کاملا نوین سامان یابد و مشکلات در سطوح محلی حل شود.

از این راه، و البته راه های دیگر، به شکاف های موجود میان شهر و روستا، میان دهقانان و کارگران، پرداخته شد و این ها را دستخوش تغییر و تحول کرد. این بسیار اهمیت داشت چرا که توسعه نابرابر میان مناطق شهری و روستایی یکی از سرچشمه های امتیاز و سلطه اجتماعی و طبقاتی است. به لحاظ تاریخی توسعه سرمایه داری و صنعتی شدن، شهرها را به خشکاندن ذخائر روستاها سوق داده است. کشاورزان در نواحی روستایی باید کالاهای کشاورزی را به قیمت های پائین بفروشند و کالاهای صنعتی را به قیمت هایی بسیار بالاتر بخرند. این نوع از روابط نابرابر میان شهر و روستا در فقر زدگی مناطق روستایی نقش دارد و بسیاری از کشاورزان - دهقانان جهان سوم را به ترک روستاها و سرازیر شدن به زاغه ها و آلونک های شهری وا می دارد.

یک جنبه مهم «جهش بزرگ به پیش» نحوه مقابله آن با ستم بر زنان بود. زنان، دیگر محدود و محصور در تنگنای خفقان آور تولید متکی به خانوار نبودند. مردم از چارچوب خانه خارج شدند. «جهش بزرگ به پیش» آشپزخانه ها و نهارخوری های عمومی، شیرخوارگاه های عمومی و تعمیرگاه هایی را که به شکل تعاونی اداره می شد به وجود آورد. زنان به تندباد نبرد برای ایجاد جامعه نوین پیوستند. رسم و رسوم و ارزش های کهن

زیر سوال رفت. مردم علیه خرافه، قضا و قدر گرای و سنت های فئودالی که هنوز جان سختی می کرد (برای نمونه علیه ازدواج های از پیش ترتیب داده شده) مبارزه کردند....

کمون ها جهشی را در زمینه مشارکت مستقیم توده ها در همه عرصه های جامعه رقم زدند. این حتی در مقایسه با آن چه تا آن زمان انقلاب بدان دست یافته بود چیزی نو محسوب می شد.

ولی وقتی که ما هر کدام از این کتاب ها یا مقالات ضد کمونیستی در مورد «جهش بزرگ به پیش» را به دست می گیریم می بینیم که همه شان این فرایند را «جنون آسا و غیر منطقی» معرفی می کنند.

جواب: بگذار بگویم که چه چیز جنون آسا و غیر منطقی است. بنگاه های بزرگ کشاورزی تجاری که بر پایه کشت تخصصی تک محصولی به قصد صادرات فعالیت می کنند و استفاده بی حساب از کود شیمیایی که به اکو سیستم های محلی لطمه می زند و دهقانان را از روستاها به شهرها و به درون آلونک ها و زاغه ها هل می دهد، فرایندی جنون آسا است.... می خواهی بدانی که نتیجه تراژیک یک شیوه سازماندهی اقتصادی جنون آسا و غیر منطقی که مبنایش را سود و سلطه امپریالیستی بر کشاورزی و شناخت علمی تشکیل می دهد، چیست؟ در فاصله سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱، ۲۵۰ هزار کشاورز فقیر هندی خودکشی کردند. علتش این بود که آنان به دام شبکه های کشاورزی تجاری جهانی نظیر شرکت «مونسانتو» افتاده بودند و برای پرداخت هزینه بذر و کود که در انحصار این شرکت هاست گرفتار قرض شده بودند.....

از نقطه نظر رفع نیازهای اساسی مردم و توسعه یک کشاورزی پایدار، از نقطه نظر فرو ریختن تمام این تمایزات اسارت بار، از نقطه نظر آنچه به نفع نوع بشر است، «جهش بزرگ به پیش» کاملا منطقی

دنباله در صفحه ۸

«جهش بزرگ به پیش»...

بود. نمونه ای بود از آن چه مائو نامش را «قرار دادن سیاست در فرماندهی» توسعه اقتصادی گذاشت. نمونه ای بود از ایجاد اقتصادی که به نیازهای مردم خدمت می کند و در تحول انقلابی جامعه نقش می گیرد. طی «جهش بزرگ به پیش» و بعدها در جریان انقلاب فرهنگی، چین انقلابی به کاری دست زد که در تاریخ بشر سابقه نداشت. این برای نخستین بار بود که فرایند توسعه اقتصادی و صنعتی کردن پیش رفت اما هم زمان به فرایند پُر هرج و مرج گسترش شهرها تبدیل نشد.

اما قحطی وجود داشت. ادعا می کنند که علتش سبک سری مائو بود که می کوشید در مناطق روستایی دست به اقدامات متعصبانه بزند. می گویند او به رفاه مردم اعتنایی نداشت و می کوشید به حداکثر از کار دهقانان بهره گیرد.

جواب: ... «جهش بزرگ به پیش» یک اقدام سبک سرانه نبود بلکه در راستای اهداف منسجم سیاسی صورت می گرفت. این فرایند بر انرژی و شور و هیجان توده های دهقان استوار بود.

اواخر سال ۱۹۵۹ بود که یک بحران عظیم خوراک آغاز شد که در سال ۱۹۶۰ بدتر هم شد. اما علت این مساله نه سیاست های مائو بود و نه بی اعتنایی او. بحران خوراک به هیچ وجه نتیجه نظام کمونی، راه اقتصادی متنوعی که در پیش گرفته شده بود و یا پروژه های شگفت انگیز نبود. مشکلات در فاصله ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ که ابعاد قحطی را گسترش داد نتیجه عوامل پیچیده ای بود.

اول اینکه، در سال ۱۹۵۹ تولید مواد خوراکی دچار یک کاهش شدید شد. چین بدترین بلایای آب و هوایی یک قرن گذشته اش را از سر می گذراند. بیش از نیمی از اراضی کشاورزی کشور گرفتار سیل و یا خشکسالی شده بود.

دوم، ... مبارزه ایدئولوژیک حادی بین چین انقلابی و اتحاد شوروی جریان داشت... شوروی دیگر کشوری سوسیالیستی نبود. نیروهای سرمایه داری نواخته در اواسط دهه ۱۹۵۰ به قدرت رسیده بودند. حالا رهبری شوروی تلاش می کرد جنبش بین المللی کمونیستی را حول یک خط رویزیونیستی محکم کند. منظور من از رویزیونیسم دیدگاهی ضدانقلابی است که خود را در رخت ترمینولوژی مارکسیستی عرضه می کند تا سیاست های اصلاح طلبانه ای که مناسبات اساسی سرمایه داری را دست نخورده باقی می گذارد توجیه کند و مشروعیت بخشد. مائو چنین تحلیل کرد که اتحاد شوروی



پوستری با موضوع «جهش بزرگ به پیش»

از جاده سوسیالیسم خارج شده و منافع انقلاب جهانی را به امپریالیسم آمریکا فروخته است. مائو این کار را تبیین کرد. شوروی ها با بیرون کشیدن مشاوران و متخصصان، قطع کمک ها، و خارج کردن طرح ها و نقشه های مجتمع های تکمیل نشده صنعتی از چین، دست به انتقام جویی زدند. این کار باعث ناسامانی هایی در اقتصاد چین شد...

سوم، برخی اشتباهات سیاسی هم از جانب مائونیست ها بروز کرد. یک مشکل این بود که در بسیاری از نواحی روستایی میزان زیادی از زمان کار دهقانان صرف پروژه های غیرکشاورزی شد. این امر به تولید مواد خوراکی لطمه زد. مشکل دیگر این بود که کمون ها در ابتدا نسبتا گسترده بودند و از تولید زراعی گرفته تا توزیع درآمدها و سایر فعالیت ها همگی در ساختار کمون که بیش از حد عظیم و متمرکز شده بود سازمان می یافت و مدیریت می شد. در حالی که بیش از اینها به انعطاف نیاز بود.

چهارم، ... تغییرات و تجربه گزایی گسترده در جریان «جهش بزرگ به پیش» باعث شده بوده که بعضی از آئین نامه ها و برنامه ریزی ها و سیستم های جا افتاده آمارگیری به هم بخورد. از سوی دیگر فشارهایی که از طرف رهبری مرکزی برای رسیدن به اهداف وجود داشت در آمیزش با روحیه پر هیجان آن دوران باعث می شد که رهبران محلی اغلب در مورد نتایج و آمار و ارقام مربوط به تولید غله غلو کنند. کل این مساله دستیابی رهبری به تصویری دقیق از نیازها را مشکل تر می کرد و به توانایی آنان در پاسخگویی سریع ضربه می زد.

یک بحران واقعی موجود بود. آمارهبری به واقع به این بحران پاسخ داد. تحقیقات و تغییرات صورت گرفت. میزان غله ای که

می بایست به دست دولت برسد پائین تر در نظر گرفته شد. بعضی از طرح های غیرکشاورزی مهار زده شد تا مردم بتوانند برای تولید مواد خوراکی وقت بیشتری برای دستیابی به انعطاف بیشتر، اندازه کمون ها کوچک تر شد. غله در سطح کشور جیره بندی شد و محموله های اضطراری غله به مناطقی که تحت فشار بیشتری قرار داشتند، فرستاده شد. چین شروع به واردات غله کرد تا بتوانند به شهرها کمک کند و به کمون ها این امکان را بدهند که غله بیشتری نزد خود نگه دارند. با وجود این به علت تحریم اقتصادی که از سوی برخی از امپریالیست های غربی بر چین انقلابی اعمال می شد، موانع مضاعفی در برابر این سیاست قرار داشت. اما این که ساختار کمون وجود داشت و این که نهادها و ارزش های تعاونی برقرار بود باعث شد که مردم امکان متحد شدن برای حل مشکلات را بیابند...

اما در مورد میزان تکان دهنده مرگ و میر چه می گوئید؟ بر اساس برخی تحقیقات ۳۰، ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر جان داده اند.

جواب: ببینید، در مورد مرگ و میر دوران «جهش بزرگ به پیش» یک ماشین آمار سازی راه افتاده است. ... اساس بخش بزرگی از تخمین ها در مورد مرگ و میر، رجوع به تفاوت میان آن چه که از رشد عادی جمعیتی انتظار می رود با میزان واقعی جمعیت است. شیوه های رسیدن به این آمارها بسیار تردید آمیز است. برای مثال به خاطر دشواری هایی که طی بحران خوراک وجود داشت نرخ زاد و ولد افت کرد. حالا بخش آمار کسانی

که متولد نشده اند را به جای «مزاد مرگ و میر» گذاشته اند. مهم است این را هم بدانیم آمارهایی که توسط آکادمیسین های غربی مورد استفاده قرار می گیرد، اول توسط «دن سیائو پین» انتشار یافت. او علیه مائو بود و کودتای ضدانقلابی ۱۹۷۶ را رهبری کرد. اوایل دهه ۱۹۸۰ «دن سیائو پین» به شدت برای از بین بردن زراعت کلکتیو تلاش کرد. این آمار سازی ها و افزودن بر آمار مرگ و میر بخشی از سیاست رسمی بی اعتبار کردن کشاورزی کلکتیو بود.

آکادمیسین های ضد کمونیست غربی اغلب از این متدولوژی استفاده می کنند که هر کس مرده کار مائو بوده! می گویند نمی شود آن ها صرفا مرده باشند، آن ها را مائو «کشته». و مائو مردم را کشت چرا که یک مستبد ملعون بود...

نکته اصلی اینست که چین برای نخستین بار از سال ۱۹۷۰ قادر به حل مشکل تاریخی خوراک خود شد. معنایش اینست که برای قرن ها چین از سیکل های نابودکننده قحطی و فقر رنج می برد. اما از ۱۹۷۰ آنها توانستند نیازهای اساسی خوراک و امنیت غذایی را تامین کنند. توانستند واقعا یک کشاورزی پایدار و مبتنی بر رفع نیازها داشته باشند. توانستند به یک کشاورزی دست یابند که در خدمت سرمایه داری جهانی نباشد. این کاملا به «جهش بزرگ به پیش» و شکل گیری کمون ها ربط داشت. این کاملا به بسیج کلکتیو مردم برای ساختن شبکه های آبیاری و امور مربوط به مهار سیل، کشت و بهبود شرایط زمین، احاطه بر فنون نوین کشاورزی و ایجاد صنایع کوچک در مناطق روستایی ربط داشت. این کاملا به روحیه کار بر اساس سعادت عمومی که توسط انقلاب سوسیالیستی تشویق می شد ربط داشت. ■

متن کامل این بخش از گفت و گو با ریموند لوتا در وبلاگ و صفحه فیس بوک «آتش» قرار داده شده است. «آتش»

«آتش» شما را به همکاری دعوت می کند:

با تهیه گزارش و مصاحبه،

فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج ها،

با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد،

با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به بخش «آتش» به وسیع ترین شکل ممکن

و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com